

The Most Important Viewpoints in Determining the Referent of *Anfusanā* in the Verse of *Mubāhila*

Muhammad Jawad Enayati Rad¹

Alireza Najafzadeh Torbati²

Javad Gholami³

Abstract

One of the issues that has prompted different views in the verse of *mubāhila* (mutual cursing) is determining the referent of *anfusanā* (our souls) in this verse; that is, which person(s) is meant by *anfusanā*. The identification of *anfusanā* in this verse is very important; because that person, whom Almighty God has considered to be the soul of the Apostle of Allah (S.A.W.), must enjoy the same virtues and excellences as the Apostle of Allah (S.A.W.). So, it denotes the superiority and Imamate of that person after the Apostle of Allah (S.A.W.). Since there are four important perspectives in this regard, which include 1. The Apostle of Allah (S.A.W.), 2. Ethnic groups and nomadic tribes, 3. The Apostle of Allah (S.A.W.) and the Commander of the Faithful, 4. Only the Commander of the Faithful, the purpose of this article is to study and explore the referent of this verse with a descriptive-analytical method. The basic question is, "Who is the real referent of the word *anfusanā* according to the Qur'anic verse?" By examining these viewpoints, we come to the conclusion that the Commander of the Faithful (A.S.) is the referent of *anfusanā* in this verse.

Keywords: *mubāhila*, *anfusanā*, Apostle of Allah (S.A.W.), Commander of the Faithful (A.S.).

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad. enayati-m@um.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad. najafzadeh@um.ac.ir

3. Ph.D. Student of Islamic Studies Instructorship, Ferdowsi University of Mashhad. gholami.javad@mail.um.ac.ir

مهم‌ترین دیدگاه‌ها در تعیین مصداق «أنفسنا» در آیه مباهله*

محمدجواد عنایتی راد^۱
علیرضا نجف‌زاده تربتی^۲
جواد غلامی^۳

چکیده:

یکی از مسائلی که در آیه مباهله موجب ارائه دیدگاه‌های متفاوتی شده است، تعیین مصداق «أنفسنا» در این آیه است؛ یعنی مراد و مقصود از «أنفسنا» چه فرد یا افرادی است. مصداق‌یابی «أنفسنا» در این آیه دارای اهمیت زیادی است؛ زیرا آن فردی که خداوند متعال او را نفس رسول خدا ﷺ دانسته است، باید دارای فضایل و کمالاتی همسنگ رسول خدا ﷺ باشد. پس بر افضلیت و امامت آن فرد بعد از رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند. از آنجایی که در این باره چهار دیدگاه مهم مطرح است که شامل ۱- رسول خدا ﷺ، ۲- اقوام و عشیره، ۳- رسول خدا و امیرمؤمنان، ۴- فقط امیرمؤمنان می‌باشد، هدف این مقاله آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، مصداق این آیه را مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. پرسش اساسی این است که مصداق واقعی واژه «أنفسنا» بر اساس آیه قرآن چه کسی است؟ با بررسی این دیدگاه‌ها به این نتیجه می‌رسیم که امیرمؤمنان علیه السلام مصداق «أنفسنا» در این آیه است.

کلیدواژه‌ها:

مباهله، انفسنا، رسول خدا ﷺ، امیرمؤمنان علیه السلام

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۱/۲۱.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2023.65604.3659

- ۱- استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد (نویسنده مسؤول) enayati-m@um.ac.ir
- ۲- استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد najafzadeh@um.ac.ir
- ۳- دانشجوی دکتری مدرسی معارف، دانشگاه فردوسی، مشهد gholami.javad@mail.um.ac.ir

آیه ۶۱ سوره آل عمران که معروف به آیه مباهله است، ماجرای دعوت رسول خدا ﷺ از نصارای نجران برای مباهله را به تصویر کشیده است. بر اساس این آیه، خداوند متعال به رسول خدا ﷺ دستور می‌دهد که نصارای نجران را به مباهله فرا خواند. در این ماجرا، رسول خدا ﷺ، حسنین و فاطمه و علی را همراه خود کرد و به مباهله آورد. حسنین مصداق «ابناءنا» و فاطمه مصداق «نساءنا» و امیرمؤمنان مصداق «أنفسنا» تلقی شده است، ولی برخی از دانشمندان اهل سنت بر این دیدگاه اشکال کرده‌اند و به همین دلیل، دیدگاه‌های متفاوتی در تعیین مصداق «أنفسنا» به وجود آمده است.

این آیه از معدود آیاتی است که سبب نزول رسمی و مصطلح آن اهل بیت ﷺ هستند و در اینکه به جز اهل بیت، هیچ فرد دیگری مصداق این آیه نیست، اتفاق نظر وجود دارد. ضمن آنکه اهمیت تعیین مصداق «أنفسنا» به این دلیل است که فردی که مصداق «أنفسنا» قرار بگیرد، باید در کمالات و فضایل همسنگ رسول خدا ﷺ باشد و این بر افضلیت آن فرد و صلاحیت برای تصدی امامت بعد از رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که مصداق «أنفسنا» چه فرد یا افرادی است؟ و چه دلایلی بر این ادعا وجود دارد؟

با بررسی دیدگاه‌های مطرح در این زمینه و قوت و ضعف هر دیدگاه و تحلیل آنها می‌توانیم به دیدگاه صحیح دست یابیم. این پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر منابع معتبر اهل سنت انجام شده و به تمام شبهاتی که درباره تعیین مصداق «أنفسنا» مطرح شده، پاسخ داده شده است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها در تعیین مصداق «أنفسنا» در آیه مباهله عبارت‌اند از:

- ۱- مصداق «أنفسنا» فقط رسول خدا ﷺ است.
 - ۲- مصداق «أنفسنا» عشیره و اقوام رسول خدا ﷺ است.
 - ۳- مصداق «أنفسنا» رسول خدا و علی را ﷺ است.
 - ۴- فقط امیرمؤمنان را ﷺ مصداق «أنفسنا» است.
- در ادامه به بررسی و تحلیل این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.



۱. دیدگاه نخست: مصداق «أنفسنا» فقط رسول خدا ﷺ

تعدادی از دانشمندان اهل سنت، فقط رسول خدا را مصداق «أنفسنا» دانسته‌اند.

۱- تفتازانی مراد از «أنفسنا» را رسول خدا ﷺ دانسته است. او می‌نویسد: «در مورد آیه شریفه که گفته‌اند مراد علی عليه السلام است، چنین چیزی نیست، بلکه مراد از آن نفس رسول خدا ﷺ است.» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۹۹/۵)

۲- دهلوی نیز چنین گفته است: «ما قبول نداریم که مراد از «أنفسنا» حضرت امیر است، بلکه نفس نفیس پیامبر ﷺ است.» (دهلوی، بی‌تا: ۳۲۶)

۳- آلوسی نیز از دهلوی پیروی کرده و مراد از این واژه را نفس رسول خدا ﷺ دانسته و امیرمؤمنان عليه السلام را داخل در «ابناء» آورده است. ایشان پس از اعتراف به اینکه به غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام، شخص دیگری در داستان مباحله همراه پیامبر ﷺ نبوده است و با تأکید بر اینکه هیچ انسان مؤمنی نباید در این مسأله شک کند، به بیان استدلال علمای شیعه می‌پردازد و مدعی می‌شود که منظور از «أنفسنا»، خود پیامبر است و «علی» جزء «ابنائنا» است؛ زیرا در ادبیات عرب به داماد هم پسر گفته می‌شود! (آلوسی، بی‌تا: ۱۸۱/۲)

اصول اساسی این دیدگاه و دلایل آنها چیست؟ در پاسخ باید گفت تفتازانی در این زمینه هیچ توضیحی نداده، اما دهلوی تلاش کرده که مطالبی را به‌عنوان دلیل بیاورد و آلوسی هم همان مطالب دهلوی را تکرار کرده است. در این نوشتار به بررسی و نقد آن دلایل می‌پردازیم.

۱- دعوت از نفس، مانند «دَعْوَةُ نَفْسِي»، و امر به نفس مانند «أَمَرْتُ نَفْسِي»، و مشورت با نفس مانند «شَاوَرْتُ نَفْسِي» مانعی ندارد و با این استدلال، سخن دانشمندان شیعه را که گفته‌اند چون دعوت از نفس صحیح نیست، پس رسول خدا غیر خودش را دعوت کرده است، رد کرده است. و می‌گوید: «ندع ... انفسنا» به‌معنای «نحضر انفسنا» است.

نقد و نظر

مقصود دانشمندان شیعه که گفته‌اند: «فرد نمی‌تواند نفس خودش را دعوت کند» چیست؟ در توضیح باید گفت کاربرد لفظ به دو قسم است: حقیقی و مجازی. به‌کار

بردن لفظ در معنای حقیقی به قرینه نیاز ندارد و بدون قرینه، لفظ بر معنای خودش دلالت می‌کند و موجب صحت استعمال است. اما به‌کار بردن لفظ در معنای مجازی هر چند صحیح است، اما نیازمند قرینه است و بدون قرینه حالیه یا مقالیه، استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی صحیح نیست. دعوت شخص از نفس خودش یا مشورت با آن یا امر کردن به آن به معنای حقیقی صحیح است، یا فقط در صورت وجود قرینه در معنای مجازی صحیح می‌باشد؟ وقتی فردی از خودش دعوت می‌کند، این دعوت به معنای حقیقی صحیح نیست؛ زیرا در دعوت، دعوت‌کننده و دعوت‌شونده و دوگانگی میان آن دو شرط است و در غیر این صورت، به معنای حقیقی دعوت صحیح نیست. وقتی فردی بگوید: دعوت کردم و ساکت شود، شنونده می‌پرسد چه کسی را دعوت کردی؟ چون دعوت نیاز به دعوت‌شونده دارد و بدون آن معنا کامل نمی‌شود. حتی اگر بگوید خودم را دعوت کردم، می‌توان پرسید: چگونه خودت را دعوت کردی؟ چون هیچ‌کس خودش را دعوت نمی‌کند. پس عبارت «خودم را دعوت کردم» به معنای حقیقی صحیح نیست. اما به معنای مجازی در صورت وجود قرینه صحیح است. گوینده می‌تواند معنای دیگری را اراده کرده باشد؛ چنان‌که مرسوم است اگر فردی بدون دعوت به جایی برود و از او بپرسند چه کسی تو را دعوت کرده؟ می‌گوید: خودم، خودم را دعوت کردم. و مراد او این است که بدون دعوت آمدم.

در بیان دهلوی هم اشاره‌ای بر این مطلب وجود دارد و آن این است که «نَدَعُ أَنْفُسَنَا» را به معنای «نَحْضِرُ أَنْفُسَنَا» آورده است. پس «ندع» به معنای حقیقی خودش که همان دعوت کردن باشد، نیامده است. در نتیجه می‌توان گفت مراد مفسران شیعه از این جمله که فرد نمی‌تواند نفس خود را دعوت کند، دعوت به معنای حقیقی است، نه معنای مجازی، و اگر دعوت به معنای مجازی مراد گوینده باشد، باید قرینه کافی برای مقصود خود داشته باشد و در صورت عدم قرینه، لفظ بر معنای حقیقی خودش حمل می‌شود.

معنای «خودم را دعوت کردم» این است که بدون دعوت آمدم، و معنای «با خودم مشورت کردم» این است که بدون مشورت با دیگران تصمیم گرفتم، و معنای «به خودم دستور دادم» این است که تصمیم به انجام کار گرفتم. همه این جملات در معنای مجازی خود به‌کار رفته‌اند؛ زیرا در دعوت، دعوت‌کننده و دعوت‌شونده و دوگانگی میان آنها و



در مشورت، مشورت‌دهنده و مشورت‌کننده و دوگانگی میان آنها و در امر، امرکننده و امرشونده و دوگانگی میان آن دو شرط است. پس در پاسخ به تفتازانی و دهلوی و آلوسی باید گفت به‌کار بردن جملاتی که گفته‌اند، در معنای مجازی صحیح است؛ به شرطی که قرینه داشته باشد و در صورت عدم وجود قرینه، این کاربرد صحیح نیست.

اگر بخواهیم «نَدَعُ أَنْفُسَنَا» را به معنای «نَحْضِرُ أَنْفُسَنَا» بگیریم، باید قرینه داشته باشیم، درحالی که قرینه‌ای برای این معنا وجود ندارد. چون در کلام اصل حقیقت است، هر جایی که گوینده بدون قرینه‌ای که ما را به معنای مجازی راهنمایی کند، لفظی را به‌کار برد، مراد گوینده را بر معنای حقیقی حمل می‌کنیم. و در اینجا هم دعوت را به معنای حقیقی خودش حمل می‌کنیم که همان دعوت از غیر است.

۲- دلیل دوم آنها این است که «اگر در طرف رسول خدا ﷺ، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام مصداق «أنفسنا» باشد، در طرف کافران چه کسی مصداق این کلمه خواهد بود؟» دهلوی می‌نویسد: «اگر بپذیریم که از طرف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حضرت امیر مصداق کلمه «أنفسنا» باشد، پس در شرایطی که لفظ «نَدَعُ» برای هر دو طرف آمده، سؤال این است که در طرف کافران چه کسی مصداق این کلمه خواهد بود؟ پاسخی برای این سؤال یافت نمی‌شود و در این صورت باید گفت: بعد از نزول آیه، دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آنها و فرزندان‌شان فقط، بی‌معنا خواهد بود.» (دهلوی، بی‌تا: ۳۲۷)

نقد و نظر

اگر این مطلب را به‌عنوان یک قاعده بپذیریم که همه افرادی که در این طرف شرکت می‌کنند، فرد متناظری در آن طرف داشته باشند، باید در مقابل دیگر شرکت‌کنندگان در مباحله هم افراد متناظری از مسیحیان نجران شناسایی کنیم. مثلاً در مقابل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن طرف چه کسی بوده است؟ در مقابل حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام چه کسی بوده است؟ و در مقابل حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام چه کسی بوده است؟ درحالی که از طرف مقابل هیچ فردی برای مباحله خارج نشد تا افراد متناظر شناسایی شوند.

علاوه بر اینکه امیر مؤمنان چه مصداق «أنفسنا» باشد و چه مصداق «ابنائنا»، باز هم باید شخص مقابل و متناظر با او در طرف دیگر را تعیین کنیم تا این مباحله و دعوت

معنا پیدا کند. پس همین اشکال به دیدگاهی که می‌گوید امیر مؤمنان علیه السلام مصداق «ابناء» است، وارد است و نمی‌توان به لوازم این کلام پایبند بود که اگر فردی در طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در مباهله حضور داشته است، در طرف مسیحیان هم باید فردی متناظر با او وجود داشته باشد؛ زیرا مسیحیان در مباهله شرکت نکردند تا ما افراد متناظر آن را شناسایی کنیم. در نتیجه این استدلال دهلوی و پیروان او از اساس باطل است.

۳- دلیل دیگر اینکه امیر مؤمنان علیه السلام مصداق «ابناء» است. دهلوی می‌گوید: «روشن شد که حضرت امیر علیه السلام در «ابناء» داخل است؛ چرا که عرف داماد را بدون شک فرزند به حساب می‌آورد. در اینجا حسنین علیهما السلام حقیقتاً در «ابناء» داخل نبوده و در حکم فرزند بودند.» (دهلوی، بی‌تا: ۲۰۶) آلوسی نیز به پیروی از دهلوی گفته است: «اگر اطلاق «ابن» بر فرزند دختر را حقیقت بدانیم، دخول امیر مؤمنان علیه السلام در ابناء مجازی است. اگر اطلاق «ابن» بر پسر دختر را مجاز بدانیم، در این صورت هر دو اطلاق، هم اطلاق ابن بر پسر دختر و هم بر داماد، هر دو مجاز است.» (آلوسی، بی‌تا: ۱۸۱/۲)

نقد و نظر

در کتب لغت و غیر لغت هر چه جست‌وجو کردیم، ندیدیم که داماد را به معنای فرزند آورده باشند. دهلوی و آلوسی نیز با علم به این مطلب به عرف آدرس داده‌اند. شاهد بر مدعای خودش را هم این قرار داده که اطلاق «ابن» به فرزند دختر حقیقی نیست، بلکه در حکم «ابن» است؛ یعنی وقتی در آیه مباهله، «ابناء» به صورت مجازی بر حسنین علیهما السلام دلالت دارد، چه اشکالی دارد که به صورت مجازی بر داماد هم اطلاق شود! البته به این صراحت استدلال نشده، ولی از مضمون سخن آنان این برداشت می‌شود. ادعای دهلوی و آلوسی دو فرض دارد که هر دو مورد اشکال دارد. نخست اینکه کاربرد «ابن» بر پسر دختر حقیقی باشد و بر داماد مجازی. که دچار مجاز بدون قرینه می‌شود. دوم اینکه کاربرد «ابن» بر پسر دختر مجاز قریب باشد و بر داماد مجاز غریب. که علاوه بر نبود قرینه بر این ادعا، در کلام بلیغ، مجاز غریب به کار نمی‌رود.

نتیجه گیری

ممکن است در ابتدا به ذهن خطور کند که چون اصل در کاربرد واژگان حقیقت است، برای جلوگیری از مجاز، «أنفسنا» را بر رسول خدا تطبیق می دهیم تا از به کار بردن واژه در معنای مجازی جلوگیری کرده باشیم. البته هیچ کدام از مدعیان این دیدگاه چنین مطلبی را بیان نکرده اند، ولی ممکن است این مطلب در نگاه ابتدایی به ذهن خطور کند. با دقت در آیه شریفه اشکال آن روشن می شود؛ زیرا واژه «انفس» جمع است و اگر بگوییم مراد، رسول خدا ﷺ است، قائل به مجاز شده ایم؛ چرا که صیغه جمع را در معنای مفرد به کار برده ایم؛ هر چند در کلام عرب صیغه جمع به معنای مفرد به صورت مجازی به کار می رود. علاوه بر آن، در معنای «ندع» هم مجبور می شویم قائل به مجاز شویم؛ زیرا دعوت شخص از نفس خودش فقط به صورت مجازی صحیح است و به صورت حقیقی، میان دعوت کننده و دعوت شونده باید دوگانگی وجود داشته باشد. همچنین باید امیر مؤمنان ع را مصداق «ابناءنا» دانست که مجاز بعید است. پس کسانی که این دیدگاه را پذیرفته اند، به بهانه خروج از معنای مجازی و با استدلال به اینکه اصل در دلالت الفاظ بر معانی، حقیقت است، به مقصود خود نمی رسند؛ زیرا از یک مجاز رها شده و به چندین مجاز بدون وجود قرینه گرفتار شده اند. به همین دلیل، حتی دانشمندان اهل سنت هم بر این دیدگاه تأکید نکرده اند.

۲. دیدگاه دوم: مصداق «أنفسنا»، اقوام و عشیره رسول خدا ﷺ

طرفداران این دیدگاه، مصداق «أنفسنا» در آیه مباحله را اقوام و عشیره رسول خدا ﷺ می دانند. این دیدگاه توسط دانشمندانی مانند قاضی عبدالجبار، فخر رازی، سیف الدین آمدی و ابن تیمیه مطرح شده است.

قاضی عبدالجبار می گوید: «استاد ما ابوهاشم گفت: رسول خدا ﷺ فقط افرادی را که از نظر خویشاوندی به او نزدیک بودند، انتخاب کرد و آن حضرت قصد نداشت با این کار برتری را آشکار کند. دلیل این حرف این است که آن حضرت حسن و حسین را باینکه در سن کودکی بودند، برای مباحله آورد، به جهت نزدیک بودن خویشاوندی آن دو. و عبارت «انفسنا و انفسکم» بر این معنا دلالت می کند، زیرا اراده کرده است



خویشاوندان نزدیک را، چنان‌که به مردی که نسبت خویشاوندی با یک قومی دارد، گفته می‌شود که «انه من انفسهم؛ او از خودشان است.» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۱۴۲/۲۰)

فخرالدین رازی در پاسخ به دیدگاه دانشمندان شیعه می‌گوید: «ما قبول نداریم که مراد از «انفسنا» فقط علی علیه السلام است، بلکه گفته شده که همه خویشاوندان و خدمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل در آن است.» (فخررازی، ۱۹۸۶: ۳۱۶/۲)

سیف‌الدین آمدی هم می‌نویسد: «ما نمی‌پذیریم که دعوت شده به مباهله علی علیه السلام است، بلکه روایت شده که مراد به آن، خویشاوندان و خدمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و به همین دلیل هم با صیغه جمع آورده است، و اگر مراد از آن علی باشد، این مجاز است و اصل در کلام حقیقت است.» (آمدی، ۱۴۲۳: ۱۶۸/۵)

نقد و نظر

۱- اسناد غیرقابل انکاری وجود دارد که ثابت می‌کند فقط حسنین و فاطمه و علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همراهی کردند و هیچ فرد دیگر همراه این پنج تن نبوده است. از جمله می‌توان به مسند احمد بن حنبل (ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۸۵/۱)، صحیح مسلم (نیشابوری، بی‌تا: ۱۲۰/۷)، صحیح ترمذی (ترمذی، ۱۳۹۵، ۶۵۹/۵) و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی، ۱۴۰۶: ۴۸) اشاره کرد. در گزارش مفصلی که درباره فضایل علی علیه السلام مطرح شده است، سعد سه مورد را برمی‌شمارد که مورد سوم آن این است: «زمانی که آیه «ندع ابناءنا و ابناءکم» نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را فرا خواند و فرمود: اللهم هولاء اهلی؛ خدایا! اینان اهل من هستند.» (ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۸۵/۱؛ نیشابوری، بی‌تا: ۱۲۰/۷)

۲- برخی محدثان اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته‌اند؛ مانند ترمذی که می‌نویسد: «این حدیث نیکو و صحیح است.» (ترمذی، ۱۳۹۵: ۶۵۹/۵) و حاکم نیشابوری می‌نویسد: «اخبار در تفاسیر متواتر است از عبدالله عباس و غیر او که رسول خدا در مباهله، دست علی، حسن و حسین را گرفت و فاطمه هم در پشت سر ایشان، سپس فرمود: اینان پسران ما و خودمان و زنانمان هستند. شما هم خودتان و پسرانتان و زنانتان را بیاورید...» (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۴: ۵۰) وقتی حدیث‌شناسی مانند حاکم تصریح به حضور این پنج تن می‌کند و ادعای تواتر این خبر را دارد، دیگر جای بحث باقی نمی‌ماند.



۳- با توجه به توضیحاتی که ابن تیمیه در این باره ارائه کرده، روشن می‌شود افرادی که این دیدگاه را دنبال کرده‌اند، پذیرفته‌اند علی عَلَيْهِ السَّلَام مصداق «أنفسنا» در این آیه است، ولی در پاسخ به این مطلب که چرا امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام مصداق «أنفسنا» قرار گرفته، گفته‌اند وجه آن، خویشاوندی و قرابت با رسول خداست؛ زیرا در قرآن مواردی وجود دارد که «انفس» به کار رفته و مراد از آن، خویشاوندان و نزدیکان است. در حقیقت نگرانی این دسته از علمای اهل سنت آن است که وجه این تعبیر، افضلیت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام باشد که در این صورت، مبانی آنان متزلزل خواهد شد. این مطلب به صراحت در بیان قاضی عبدالجبار آمده که «آن حضرت قصد نداشت برتری را آشکار کند» و این انتخاب فقط به جهت خویشاوندی بوده است.

ابن تیمیه «أنفسنا» را به مردان ترجمه کرده و این‌گونه توضیح می‌دهد: «یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند. در اینجا مراد، تنها تجانس خویشاوندی است؛ چرا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با بیان «أَبْنَاؤُنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ وَرِسَاءُنَا وَرِسَاءُكُمْ»، از فرزندان و زنان و مردان سخن گفتند. پس منظور پیامبر، فرزندان و مردان و زنان نزدیک خود اوست. از همین‌رو از فرزندان، حسن و حسین، از زنان، فاطمه و از مردان، علی را فرا خواند؛ چرا که نسبت هیچ کس نزدیک‌تر از نسبت این افراد به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود و اینان همان کسانی بودند که عبا بر سرشان کشید.» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱۲۵/۷) وی پس از ذکر این ادعا که مراد از «أنفسنا»، نزدیکان و خویشان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، چنین استدلال می‌کند: «مباهله می‌بایست با مشارکت نزدیک‌ترین افراد به ایشان انجام می‌پذیرفت و اگر مشارکت‌کنندگان، دورترین افراد به آن حضرت بودند - هرچند از فضیلت بیشتری برخوردار بودند-، مقصود حاصل نمی‌شد. در واقع مراد این بود که مسیحیان، نزدیک‌ترین افراد خود را فرا خوانند، همچنان‌که ایشان نیز چنین می‌کند. مردم بیش از آنکه دلسوز دیگران باشند، دلسوز نزدیکان خود هستند، و گر نه چه بسا انسان ترجیح می‌دهد بمیرد، ولی فرزندش زنده بماند. چه بسا یک فرد بزرگسال، مرگ را برمی‌گزیند تا خویشان او از مال و نعمت بهره‌مند باشند.» (همان، ۱۲۷) پس ابن تیمیه هم می‌پذیرد که از مردان، فقط علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام در مباهله حضور داشته است، ولی به اعتبار خویشاوند بودن با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نه به اعتبار تساوی در کمالات.

نتیجه‌گیری

طرفداران این دیدگاه در زمره طرفداران دیدگاه چهارم محسوب می‌شوند؛ زیرا پذیرفته‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام مصداق «أنفسنا» در این آیه است و در بیان وجه این تعبیر گفته‌اند که خویشاوندی علت آن است، نه تساوی در کمالات که باید در پژوهش مستقلی درباره آن بحث کرد.

۳. دیدگاه سوم: مصداق «أنفسنا»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

این دیدگاه که بیشتر در روایات فریقین منعکس شده، بر این اساس است که هر دو در جریان مباحله بوده‌اند و برای رهایی از مجاز، کاربرد واژه جمع در معنای مفرد قابل توجیه است.

در میان صحابه می‌توان از جابر و ابن عباس و یحیی بن حاتم و حذیفه یمانی به‌عنوان راویان این دیدگاه یاد کرد. مقاتل بن سلیمان در تفسیر خود روایتی را از جابر نقل می‌کند که گفت: «مراد از انفسنا و انفسکم، رسول الله و علی علیه السلام است.» (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۲۸۲/۲) ابن مردویه در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام (ابن مردویه، ۱۴۲۴: ۲۲۷)، ابونعیم (۱۴۰۶: ۵۳)، ابن مغازلی (۱۴۲۴: ۲۶۴ و ۳۷۸)، حاکم حسکانی (۱۴۱۱: ۱۶۰/۱) و دیگران با نقل روایاتی مشابه آنچه از جابر گذشت، مصداق «أنفسنا» را رسول خدا و علی علیه السلام می‌دانند و توضیحی هم در این باره ارائه نکرده‌اند.

بغوی در تفسیر خود، مراد از «أنفسنا» را نفس رسول خدا و علی علیه السلام دانسته و می‌گوید: «از عبارت «انفسنا»، خودش (یعنی رسول الله) و علی را قصد کرده است.» سپس چنین استدلال می‌کند که عرب پسرعموی شخص را نفس او می‌داند و به آیه «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» که «انفسکم» به معنای برادران است، استناد می‌کند و می‌نویسد: «و عرب پسرعموی مرد را خودش می‌نامد؛ چنان‌که خداوند متعال فرمود: از خودتان عیب‌جویی نکنید و از خودتان، برادرانتان را اراده کرده است.» (بغوی، ۱۴۲۰: ۴۵۰/۱) تأکید بغوی بر چرایی مصداق قرار گرفتن علی علیه السلام برای «أنفسنا» در آیه مباحله است. و اینکه رسول خدا هم مصداق «أنفسنا» باشد یا خیر، مورد توجه ایشان نیست.



خازن در *لباب التأویل* (خازن، ۱۴۱۵: ۲۵۴/۱)، ابن کثیر (۱۴۱۹: ۴۷/۲)، زرکشی (۱۴۱۰: ۴۱۹/۳) و سیواسی در *عیون التفاسیر* (سیواسی، ۱۴۲۷: ۱۵۹/۱) هم روایاتی از جابر و دیگران در این زمینه گزارش کرده‌اند.

در منابع شیعی نیز مشابه این روایات گزارش شده است. کوفی در تفسیر خود دو روایت نقل می‌کند که مراد از «أنفسنا» را رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام می‌داند. روایتی از امام باقر علیه السلام که می‌فرماید: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ علیه السلام». (کوفی، ۱۴۱۰: ۸۶) و روایتی از ابن عباس که در این باره می‌گوید: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ النَّبِيُّ وَالْوَلِيُّ علیه السلام». (همان، ۹۰) شیخ طوسی مراد از «أنفسنا» را نفس رسول خدا ﷺ و نفس علی علیه السلام می‌داند و می‌نویسد: «وَأَنْفُسَنَا» أراد به نفسه، و نفس علی علیه السلام. استدلال شیخ طوسی این است که برای مباحثه به جز علی علیه السلام، کسی را حاضر نکرد. (طوسی، بی تا: ۴۸۵/۲)

نقد و نظر

در تبیین این دیدگاه باید به موارد زیر اشاره کرد:

۱- «انفس» جمع است و دلالت بر بیش از یک نفر می‌کند و اگر این دیدگاه مورد پذیرش قرار بگیرد، از مجاز در «انفس» به این معنا که لفظ جمع به کار رفته، ولی اراده مفرد شده است، جلوگیری می‌کند.

۲- دعوت‌کننده رسول خدا و علی هستند و مجاز در دعوت به وجود می‌آید که نیاز به قرینه دارد.

۳- ضمیر متکلم مع‌الغیر در این آیه شش بار آمده و در همه موارد، با پذیرش این دیدگاه، مراد از آن رسول خدا و علی علیه السلام است.

۴- در این آیه با فرض پذیرش این دیدگاه، از صنعت ایهام استفاده شده است. ایهام آن است که گوینده مطلبی را بگوید که دو معنا از آن قابل استفاده باشد و شنونده معنای قریب آن را تلقی کند، درحالی که گوینده معنای غریب آن را اراده کرده است. در این آیه یک معنای قریب برای ضمیر «ندع» متصور است که مراد از آن، رسول خدا و نصارای نجران باشند، و معنای غریب که مراد از آن، رسول خدا و علی علیه السلام باشند. مخاطب معنای اول را تلقی کند، درحالی که گوینده معنای دوم را اراده کرده است.

در این صورت، مراد تمام شش ضمیر متکلم به‌کار رفته در آیه مباهله، رسول خدا و علی علیه السلام است و معنای آیه شریفه این گونه می‌شود: «ما دو نفر (رسول خدا و علی) دعوت می‌کنیم پسران خودمان را (حسنین هم پسران رسول خدا هستند و هم پسران علی) و پسران شما را و زنان خود را (اگر از عبارت «بناتنا» استفاده می‌شد، مقصود از ضمیر «نا»، رسول خدا بود و اگر از «ازواجنا» استفاده می‌شد، مقصود از ضمیر، علی بود و حالا که تعبیر به «نساءنا» شده است، مراد از آن می‌تواند رسول خدا و علی هر دو باشند) و زنان شما را و خودمان را دو نفری و خودتان را سه نفری (ضمیر متکلم مع‌الغیر وقتی جمع بسته می‌شود، بر بیش از یک نفر دلالت می‌کند، ولی ضمیر «کم» بر بیش از دو نفر دلالت می‌کند و در طرف نصارا، سه نفر اصلی در رأس هیأت بودند). سپس ما دو نفر ابتهال می‌کنیم و و لعنت خدا را بر کاذبان قرار می‌دهیم.»

در توضیح باید گفت که با این عبارت، از نصارای نجران خواسته شده که اگر بر عقیده خود اصرار دارید و دلایل محکم قرآنی را نمی‌پذیرید و خود را در آنچه ادعا می‌کنید - یعنی خدا بودن مسیح - حق می‌دانید، خودتان و زنان و پسرانتان را در معرض ابتهال ما قرار دهید و ما هم لعنت خدا را بر کاذبان قرار خواهیم داد. این تصور عمومی که مباهله دوطرفه انجام پذیرد و هر دو طرف یکدیگر را لعنت کنند و امثال آن اتفاق نمی‌افتد، بلکه ابتهال از باب افتعال است و یک طرف لعنت را قرار می‌دهد و دیگری آن را می‌پذیرد. معنای پذیرش و مطاوعه در آن وجود دارد. به همین دلیل، در آیه فرمود که از خداوند می‌خواهیم که لعنت خود را بر کاذبان قرار دهد، و شما هم از خدا بخواهید که خداوند لعنت خود را بر کاذبان قرار دهد، بلکه فرمود ما دو نفر - یعنی رسول خدا و علی - صاحب ادعا هستیم و از طرف خدا نمایندگی داریم و می‌توانیم لعنت خدا را بر کاذبان قرار دهیم.

البته این دیدگاه و این توضیح با دیدگاه مشهور شیعه و سنی که ضمیر در «ندع و نبتهل و نجعل» را رسول خدا و نصارای نجران دانسته‌اند و ضمائر «ابناءنا و نساءنا و انفسنا» را رسول خدا دانسته‌اند، سازگار نیست.

نتیجه گیری

- ۱- این دیدگاه در میان دانشمندان شیعه و سنی طرفداران کمی دارد.
- ۲- ایهام نوعی توریه است و این سؤال که آیا در قرآن این صنعت به کار رفته یا خیر، محل بحث و نظر است و نمی توان به راحتی و قاطعانه پذیرفت که خداوند متعال از صنعت ادبی ایهام و توریه استفاده کرده است؛ هرچند برخی از دانشمندان تلاش کرده اند به کارگیری این صنعت در قرآن را اثبات کنند.
- ۳- همچنین با روایتی که از امام رضا علیه السلام صادر شده و به تفصیل در قسمت بعدی درباره آن گفته خواهد شد، سازگار نیست؛ زیرا در آن روایت، امام رضا علیه السلام تصریح کرده اند که مراد از «أنفسنا»، علی علیه السلام است و دلیل آن را هم این دانسته اند که دعوت کننده و دعوت شونده نباید یکی باشد و باید متفاوت باشند.
- ۴- در صورت پذیرش این دیدگاه، باز هم علی علیه السلام هرچند همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مصداق «أنفسنا» در آیه مباحله است، و از آنجایی که به جز این دو بزرگوار، هیچ فرد دیگری مصداق «أنفسنا» در این آیه نیست، وجه محور قرار گرفتن رسول خدا و علی علیه السلام با واژه «أنفسنا» و ضمائر متکلم مع الغیر به کار رفته در این آیه، این است که در کمالات و فضایل همانندی دارند و از دیگران برتر هستند. پس باز هم مصداق بودن علی علیه السلام و افضلیت در کمالات نسبت به دیگران و همانندی در کمالات با رسول خدا برای آن حضرت ثابت می شود.

۴. دیدگاه چهارم: مصداق «أنفسنا» فقط امیر مؤمنان علیه السلام

- ۴-۱. اصول اساسی این دیدگاه
۱- در مباحله از مردان به جز علی علیه السلام، فرد دیگری رسول خدا را همراهی نکرده و حسنین مصداق «ابناءنا» و فاطمه مصداق «نساءنا» و علی مصداق «أنفسنا» است.
- ۲- دعوت کننده باید غیر از دعوت شونده باشد و میان آنها باید دوگانگی وجود داشته باشد. در کاربرد حقیقی واژگان، فرد خودش را دعوت نمی کند، بلکه دیگری را دعوت می کند و دعوت از خود به صورت حقیقی صحیح نیست.



۳- دعوت رسول خدا با دعوت دیگران متفاوت است و به دلیل آنکه جواز عدم اجابت ندارد، همان امر است. در نتیجه امر باید غیر از مأمور باشد و امر رتبه برتری نسبت به مأمور دارد و صحیح نیست که فردی از همان جهت که امر است، مأمور هم باشد.

چرا دعوت رسول خدا ﷺ امر است؟ دعوت رسول خدا ﷺ مانند دعوت دیگران نیست، بلکه دعوت رسول خدا ﷺ امر است و تمرد و سرپیچی از آن ممنوع است. در تفاسیر شیعه و سنی، یکی از معانی که برای «دعاء الرسول» در آیه: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...» (نور: ۶۳) گفته شده، «امر» است. طبرسی می‌نویسد: «آنچه که رسول شما را به آن امر می‌کند و دعوت به سوی آن می‌کند، مانند دعوت شما بین یکدیگر نیست؛ زیرا بی‌توجهی به امر رسول خدا، بی‌توجهی به امر خداوند متعال است. یعنی ترک دعوت رسول خدا، ترک واجب است.» (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۷۶/۷) بیضاوی از مفسران مشهور اهل سنت می‌نویسد: «دعاء رسول خدا را با دعاء خودتان یکدیگر را مقایسه نکنید در جواز اعراض و مساهله در اجابت و رجوع بدون اذن، پس مبادرت به اجابت دعوت رسول خدا ﷺ واجب است و بازگشت از آن بدون اذن آن حضرت حرام.» (بیضاوی، بی‌تا: ۲۰۳/۴) روشن است که ایشان هم معنای «دعوت» را با «امر» یکی دانسته است. آن دعوتی که مجاز به عدم اجابت نباشید و بعد از اجابت هم بدون اجازه، حق بازگشت از آن و ترک محل دعوت را نداشته باشید، جز معنای «امر»، چیز دیگری نیست.

آلوسی هم همین معنا را تأیید کرده و نوشته است: «لا تجعلوا... شروع هماهنگ با مطالب قبلی است و توجه برای عنایت بیشتر به شأن رسول خدا ﷺ است؛ یعنی دعاء آن حضرت را مانند دعاء بین خودتان قرار ندهید و گمان نکنید که مجاز به پذیرفتن و یا نپذیرفتن آن هستید و اجازه ترک جلسه بدون اجازه آن حضرت را دارید. خیر! ترک جلسه بدون اذن حرام است و اجابت دعوت رسول خدا واجب است.» (آلوسی، بی‌تا: ۲۲۵/۱۸)

حال چرا امر تحت امر خودش داخل نمی‌شود؟ این یک قاعده اصولی در مبحث الفاظ است که «امر تحت امر خود داخل نمی‌شود». این قاعده مورد پذیرش بسیاری از



دانشمندان اهل سنت هم هست. دعوت در اینجا نوعی امر است و آمر تحت امر خود داخل نمی‌شود. ماهیت امر، درخواست عالی از دانی است و یک شخص نمی‌شود هم عالی باشد و در همان جهت دانی هم باشد. یک شخص نمی‌تواند هم آمر باشد و از همان جهت مأمور هم باشد. از این رو نمی‌شود دعوت‌کننده، خودش را دعوت کند. به این جهت در آیه شریفه مباحله، مراد از «أنفسنا» نمی‌تواند شخص رسول خدا ﷺ باشد، پس مراد از میان شرکت‌کنندگان، علی علیه السلام است. و این حمل «انفس» بر معنای مجازی است. این حمل مبتنی بر تشبیه است. علی علیه السلام به واسطه شباهت خود به رسول خدا ﷺ، به منزله ایشان قرار گرفته است. دعوت از انفس متوجه امیر مؤمنان علیه السلام است؛ زیرا شخص دیگری در این جمع وجود ندارد که مخاطب این واژه باشد.

سید رضی روایتی را از واقدی نقل می‌کند: «در بازگشت از جنگ بدر، سهیل بن عمرو که یکی از اسیران بود، فرار کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس سهیل را پیدا کرد، او را بکشد. همه در پی او متفرق شدند. رسول خدا ﷺ خودش او را یافت، اما نکشت.» سؤال این است که چرا رسول خدا به امر خودش عمل نکرد؟ پاسخ این است که خودش تحت امر نیست؛ زیرا این امر متوجه کسی است که از آمر از نظر رتبه پایین‌تر است. از این رو هر کدام از اصحاب که سهیل را می‌یافتند، واجب بود او را به قتل برسانند. اما خود حضرت برایش چنین وجوبی نیست؛ چون آمر تحت امر خودش قرار نمی‌گیرد.

اما اگر امر به صیغه اخبار باشد، آمر هم تحت امر قرار می‌گیرد، مگر آنکه به صورتی خود را خارج کند. مثلاً اگر بگوید: «هر کس شخصی را به قتل رساند، غنایم او را مالک می‌شود»، خودش هم تحت این اخبار قرار می‌گیرد. اما اگر بگوید: «هر کس از شما کسی را به قتل برساند، غنایم او را مالک می‌شود»، آمر خود را از این اخبار خارج کرده است.

به همین دلیل است که قاضی نور الله تصریح می‌کند: «این گفته که از مردان، رسول الله و علی علیه السلام مصادق «أنفسنا» هستند، توجه به این داشته است که واژه «انفس» را بر جمع حمل کند تا از مجاز فرار کند، درحالی که نمی‌داند در مثل این خطاب رسول خدا ﷺ تحت امر خود قرار نمی‌گیرد، چنان‌که در اصول تقریر شده است.» (مرعشی، ۱۴۰۹)

بسیاری از دانشمندان اهل سنت این دیدگاه را پذیرفته و از آن دفاع کرده‌اند که آمر تحت امر خود قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه قرینه‌ای باشد. رسول خدا ﷺ نیز تا زمانی که

قرینه‌ای نباشد، تحت امر خودش قرار نمی‌گیرد. در ادامه به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- ابن فراء این دیدگاه را منعکس کرده است که: «آمر تحت امر خودش داخل نمی‌شود، زیرا آمر واجب است که فوق مأمور باشد.» (ابویعلی، ۱۴۱۰: ۳۳۹/۱)

۲- ابواسحاق شیرازی از دانشمندان علم اصول اهل سنت می‌نویسد: «امر، طلب انجام فعل است و طلب‌کننده خودش داخل طلب نمی‌باشد؛ مانند سوال و طلب، و چون امر در لغت، طلب فعل است از کسی که مرتبه او پایین‌تر است و این حقیقت در حق آمر وجود ندارد، زیرا نمی‌تواند پایین مرتبه‌تر از خودش باشد. علاوه بر این، اختلافی میان دانشمندان زبان نیست که هرگاه سید، عبد خودش را امر کند که: به من آب بده؛ سید داخل در این امر نمی‌باشد، همین‌گونه است نبی ﷺ. همچنین اگر جایز باشد دخول آمر به صورت عمومی در امر خودش، به صورت خصوصی نیز باید جایز باشد، درحالی که جایز نیست هیچ کدام از دو صورت.» (شیرازی، ۱۴۰۳: ۷۳ و ۷۹) در ادامه پس از پاسخ به مخالفان می‌گوید: «خبر دادن نبی از خودش جایز است، مثل اینکه بگوید: بر من واجب است و بر شما واجب نیست. ولی امر کردن خودش را به‌تنهایی جایز نیست و همچنین جایز نیست به خودش در ضمن دیگران امر کند. دلیلش این است که در خبر دادن، رتبه معتبر نیست، درحالی که در امر رتبه معتبر است.» (همان، ۷۳)

۳- رجراجی به نقل از باجی گفته است: «آمر در امر خودش داخل نمی‌شود؛ چون امر درخواست انجام کار است. پس درخواست‌کننده داخل درخواست نیست؛ زیرا انسان خودش را امر نمی‌کند، و خودش را به پرداخت درهمی از مال خودش امر نمی‌کند؛ چون اگر از انجام کار خودداری کرد، سرزنشی متوجه او نمی‌شود.» (رجراجی، ۱۴۲۵: ۱۹۵/۳)

۴- تمیمی هم از دیدگاه احمد در این باره خبر داده که: «آمر در امر داخل نمی‌شود، مگر آنکه دلیل و راهنمایی برای دخول وجود داشته باشد.» (ابن مفلح، ۱۴۲۰: ۸۷۶/۲)

۵- فتوحی دیدگاه ابوالخطاب را گزارش کرده که آمر در امر داخل نمی‌شود. (حازمی، بی‌تا: ۲۶/۴۹)

۶- آل شیخ می‌گوید: «جبرئیل هر پیامی که به رسول خدا ﷺ بدهد و امر کند که به مردم برساند آن را، داخل شدن آمر در مثل این امر تحت امر خود نیازمند دلیل است،



زیرا اصل این است که آمر هرگاه غیر خودش را امر به چیزی کند، خودش داخل در امر نیست.» (آل شیخ، ۱۴۱۷: ۱۰۴/۱)

آنچه بیان شد، دیدگاه برخی از اصولیان اهل سنت درباره منع داخل شدن آمر تحت امر خود است و اصل را بر این دانستند که آمر تحت امر خود داخل نمی‌شود، مگر آنکه دلیل وجود داشته باشد.

۴-۲. روایت امام رضا علیه السلام

شریف رضی در تأیید این مسأله به روایتی از قاسم بن سهل نوشجانی استناد کرده است که گفت: «امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون که گفت: «اگر مخالف تو بگوید: ابناء مقصود حسنین است و نساء مقصود فاطمه است و مراد از انفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی است، چگونه پاسخ می‌دهی؟» فرمود: «پاسخ قاطعی وجود دارد و آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خودش دعوت‌کننده است. لذا در آیه شریفه فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...» و دعوت‌کننده نمی‌شود که خودش را دعوت کند. فقط باید دیگری خودش را دعوت کند. پس آن‌گاه که ابناء و نساء را دعوت کرد و صحیح نیست که خودش را دعوت کند، دعوت از انفس فقط متوجه علی بن ابیطالب علیه السلام می‌شود. زیرا در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به جز علی که جایز باشد توجه دعوت انفس به او، شخص دیگری وجود ندارد. این تنها معنای متصور برای آیه است.» مأمون کمی صبر کرد و سپس گفت: یا ابالحسن! وقتی پاسخ درست گفته شود، اشکال قطع می‌شود.» (شریف رضی، بی تا: ۱۱۱/۵)

حاکم نیشابوری، علی علیه السلام را نفس رسول خدا دانسته و می‌گوید: «ابن عباس درباره آیه مباهله گفته است که بر رسول خدا نازل شد، درحالی که علی نفس رسول خداست.» (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۴: ۵۰) ابن عساکر در بخشی از گزارش حدیث مناشده، سخن امیر مؤمنان علیه السلام را آورده که چنین می‌فرماید: «شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما فردی هست که در رابطه خویشاوندی از من به رسول خدا نزدیک‌تر باشد و رسول خدا او را نفس خودش قرار داده باشد و فرزندان او فرزندان رسول خدا و زنان او زنان رسول خدا باشند به جز من؟ گفتند: قسم به خدا نه.» (ابن عساکر، ۱۹۹۵: ۴۲)

سید مرتضی (بی تا: ۱۷/۲)، طبرسی (۱۴۱۵: ۷۶۳/۲)، بلاغی (۱۴۲۰: ۲۹۰/۱)، ابن شهر آشوب (۱۳۶۹: ۳۴/۲)، ابوالفتوح رازی (۱۳۷۶: ۳۵۹/۴) و دیگران این دیدگاه را

پذیرفته و آن را تقویت کرده‌اند. از میان دانشمندان اهل سنت هم علاوه بر آنچه گذشت، می‌توان به قول ابوحنیفان استناد کرد که پس از نقل دیدگاه‌ها درباره معنا و مصداق «انفسنا»، در نهایت قول مشهورتر را مجاز در «انفسنا» دانسته و ادعا کرده که پسرعمو به نفس تعبیر شده است. و با این اشاره قبول کرده که مراد از «انفسنا»، علی علیه السلام است؛ «و التجوز بإقامة ابن العم مقام النفس علی أشهر الأقوال.» (اندلسی، ۱۴۲۲: ۱۹۱/۳) و همین دیدگاه صحیح است.

مسلم همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مباهله را چهار نفر می‌داند که عبارت‌اند از حسن و حسین و فاطمه و علی علیه السلام. (نیشابوری، بی‌تا: ۱۲۰/۷، ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۱۸۵/۱؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۱۶۷/۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۵۰/۳) بر اساس این گزارش‌ها می‌توان گفت که حسن و حسین علیهما السلام مصداق «ابناءنا» و فاطمه علیها السلام مصداق «نساءنا» و علی علیه السلام مصداق «انفسنا» می‌باشد. حاکم نیشابوری حضور این چهار تن به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را متواتر می‌داند. (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۴: ۵۰) بر اساس گزارش دانشمندان فریقین از صحابه، امام حسن علیه السلام فرموده است که مراد از «انفسنا» در این آیه، پدرم، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد. (بحرانی، بی‌تا: ۲۲۳/۳؛ قندوزی، ۱۴۲۲: ۱۶۵/۱) از تابعان، شعبی قائل به این است که مراد از «انفسنا» علی علیه السلام است (واحدی نیشابوری، ۱۴۱۲: ۶۸/۱)، تا جایی که قندوزی در کتاب *ینابیع الموده*، بابتی را با این عنوان نام‌گذاری کرده که: «الباب السابع فی أن علیاً کرم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، و احادیثی را در اثبات مطلب بیان کرده است. (قندوزی، ۱۴۲۲: ۱۶۵/۱)

ابن تیمیه با استناد به حدیث سعدبن ابی وقاص به نقل از ترمذی اذعان می‌کند که این حدیث صحیح است و می‌پذیرد که علی علیه السلام مصداق «انفسنا» است؛ هرچند دلالت بر تساوی در کمالات را نمی‌پذیرد. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱۲۹/۷)

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی پژوهش، تعیین مصداق «انفسنا» در آیه مباهله است که در این باره چهار دیدگاه وجود دارد:

۱- مصداق این عبارت فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. دلیل متقنی برای این دیدگاه ارائه نشده و مخالفان زیادی در میان دانشمندان شیعه و سنی دارد.



۲- عشیره و خویشاوندان رسول خدا ﷺ مصداق «أنفسنا» هستند. با بررسی توضیحات ارائه‌دهندگان این دیدگاه روشن می‌شود که آنان در مقام تعیین مصداق نبوده‌اند، بلکه پذیرفته‌اند مصداق «أنفسنا» امیرمؤمنان علیه السلام است و وجه اطلاق آن را خویشاوندی دانسته‌اند.

۳- مصداق، رسول خدا و امیر مؤمنان علیه السلام هستند. طرفداران این دیدگاه برای جلوگیری از مجاز در «أنفسنا» این دیدگاه را پذیرفته‌اند، درحالی که با مجاز در دعوت مواجه می‌شوند. علاوه بر آنکه در این دیدگاه هم امیر مؤمنان مصداق «أنفسنا» است و هم‌ردیف رسول خدا در این آیه قرار گرفته است که دلالت بر تساوی با رسول خدا ﷺ در کمالات و فضایل به جز نبوت می‌کند.

۴- مصداق «أنفسنا» فقط علی بن ابیطالب علیه السلام است. در این دیدگاه «أنفسنا» به صورت مجازی بر امیر مؤمنان علیه السلام دلالت می‌کند و دیگر مجاز در دعوت نداریم. در انتخاب میان دو مجاز (مجاز در دعوت و مجاز در انفسنا)، تصحیح‌کننده مجاز «أنفسنا»، استفاده از صنعت ادبی استعاره که برای بیان شدت تشبیه و همانندی مشبه و مشبه‌به است می‌باشد، درحالی که مجاز در دعوت وجه ادبی ندارد. همچنین روایتی از امام رضا علیه السلام آمده که بر دیدگاه چهارم تصریح کرده است. ابن عساکر هم با نقل حدیث مناشده در روز شورا، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «آیا در میان شما فردی غیر از من هست که نفس رسول خدا در مباحله بوده باشد؟ همگی گفتند: قسم به خدا خیر.» و روایاتی مانند آنچه بخاری نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «علی از من و من از علی هستم»، تأییدکننده این دیدگاه است.

اهمیت این دیدگاه آن است که وجه اطلاق «أنفسنا» بر امیر مؤمنان علیه السلام، برتری آن حضرت را نسبت به سایر صحابه آشکار می‌کند و در نتیجه، امامت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا ﷺ را ثابت می‌کند؛ زیرا فردی که نفس رسول خدا ﷺ است، در کمالات و فضایل به جز آنچه با دلیل قطعی خارج می‌شود، با رسول خدا ﷺ برابر می‌کند.

فهرست منابع

۱. ابن فراء، قاضی ابویعلی (۱۴۱۰ق)، العدة فی أصول الفقه، بی‌جا: بی‌نا.
۲. ابن تیمیة حرانی، احمدین عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویة، بی‌جا: مؤسسة قرطبه.
۳. ابن حنبل، احمد (۱۴۲۱ق)، مسند الإمام أحمدین حنبل، تحقیق شعیب الأرنؤوط و دیگران، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۴. ابن شهر آشوب، محمدبن علی (۱۳۶۹ق)، متشابه القرآن و مختلفه، قم: دار الیهدار للنشر.
۵. ابن عساکر، علی بن الحسین (۱۹۹۵)، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۶. ابن مغزالی، علی بن محمد (۱۴۲۴ق)، مناقب أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام، بی‌جا: بی‌نا.
۷. ابن مفلح، ابوعبدالله محمد (۱۴۲۰ق)، أصول الفقه، بی‌جا: مكتبة العبيکان.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. ابن مردویه، احمدین موسی (۱۴۲۴ق)، مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۱۰. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۳۷۶)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۱. ابونعیم، احمدین عبدالله (۱۴۰۶ق)، النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. اندلسی، ابوحیان محمدبن یوسف (۱۴۲۲ق)، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۳. آل الشیخ، صالح (۱۴۱۷ق)، شرح الطحاویة = إتحاف السائل بما فی الطحاویة من مسائل، ریاض: بی‌نا.
۱۴. آلوسی، محمودبن عبدالله (بی‌تا)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۵. آمدی، علی بن محمد (۱۴۲۳ق)، أبنکار الأفكار فی أصول الدین، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دارالکتب.
۱۶. بحرانی، سیدهاشم (بی‌تا)، غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، بی‌جا: بی‌نا.
۱۷. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۸. بلاغی، محمدجواد (۱۴۲۰ق)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بنیاد بعثت.
۱۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر (بی‌تا)، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دارالفکر.
۲۰. ترمذی، محمدبن عیسی (۱۳۹۵ق)، سنن الترمذی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۱. تفتازانی، مسعودبن عمر (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، بی‌جا: الشریف الرضی.
۲۲. جصاص، احمدین علی (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. حازمی، احمدین عمر، شرح مختصر التحریر للفتوحی، دروس صوتیة قام بتفریغها موقع الشیخ الحازمی، نسخه کتابخانه مدرسه فقاهت.



۲۴. حسانى، عبيدالله بن عبدالله (۱۴۱۱ق)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى.
۲۵. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله (۱۴۲۴ق)، معرفة علوم الحديث، بيروت: دار ابن حزم.
۲۶. خازن، على بن محمد (۱۴۱۵ق)، لباب التأويل فى معانى التنزيل، بيروت: دار الكتب العلمية.
۲۷. دهلوى، شاه عبدالعزيز (بى تا)، تحفة اثنا عشرية، بى جا: بى نا.
۲۸. رازى، فخرالدين (۱۹۸۶)، الأربعين فى أصول الدين، قاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
۲۹. رجراجى، حسين بن على (۱۴۲۵ق)، رفع النقاب عن تنقيح الشهاب، رياض: مكتبة الرشد.
۳۰. زركشى، محمد بن عبدالله (۱۴۱۰ق)، البرهان فى علوم القرآن، بيروت: دار المعرفة.
۳۱. علم الهدى، سيد مرتضى (بى تا)، نفائس التأويل، بى جا: شركة الاعلمى للمطبوعات.
۳۲. سيواسى، احمد بن محمود (۱۴۲۷ق)، عيون التفاسير، بيروت: دار صادر.
۳۳. سيوطى، عبدالرحمن (بى تا)، الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، بيروت: دار الفكر.
۳۴. شريف رضى، محمد بن حسين، حقائق التأويل فى متشابه التنزيل، نسخه كتابخانه مدرسه فقاہت.
۳۵. شيرازى، ابواسحاق (۱۴۰۳ق)، التبصرة فى أصول الفقه، دمشق: دارالفكر.
۳۶. طبرسى، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
۳۷. طوسى، محمد بن حسن (بى تا)، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
۳۸. قاضى عبدالجبار (۱۹۶۲)، المغنى فى أبواب التوحيد و العدل، قاهرة: بى نا.
۳۹. قندوزى، سليمان بن ابراهيم (۱۴۲۲ق)، ينابيع الموده، قم: منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية.
۴۰. كوفى، فرات بن ابراهيم (۱۴۱۰ق)، تفسير فرات كوفى، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى.
۴۱. مرعشى، ميرزا نورالله (۱۴۰۹ق)، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى.
۴۲. بلخى، مقاتل بن سليمان (۱۴۲۳ق)، تفسير مقاتل بن سليمان، بيروت: دار إحياء التراث.
۴۳. نسائى، أحمد بن شعيب (۱۴۰۶ق)، خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب، كويت: مكتبة المعلا.
۴۴. نيسابورى، مسلم بن حجاج (بى تا)، صحيح مسلم، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
۴۵. واحدى نيشابورى، ابوالحسن (۱۴۱۲ق)، اسباب النزول القرآن، بيروت: دار الإصلاح.